روایت سیده فاطمه بویرده، خبرنگار العالم، از سردار شهید قاسم سلیمانی

مرا «دخترم» صدا کرد!

«مردمی‌بودن»، خصلت برجسته فرمانده بود

حسام خراسانی| چند عکاس و فیلمبردار مشغول تصویربرداری و عکسبرداری از چهره‌اش بودند، اما سردار اهل مصاحبه نبود. «سیده فاطمه بویرده»، خبرنگار العالم اما اصرار دارد به گفت‌وگو. اصراری که با لبخند چندثانیه‌ای سردار روبه‌رو شد. «شهروند» در دومین سال وداع با «فرمانده روزهای صلح و جنگ» گفت‌وگویی داشته است با این خبرنگار.

•••

فاطمه بویرده، خبرنگار العالم، ماجرای گفت‌وگوی خود با سردار شهید قاسم سلیمانی را این‌گونه روایت می‌کند: «از آغاز ورود سردار به خوزستان، پیگیر مصاحبه بودم، اما نمی‌شد. با هر که فکر می‌کردم تماس گرفتم، اما نشد. سردار همیشه چند قدم از ما جلوتر بود، هر جا می‌رفتم، می‌گفتند اینجا بود، اما رفت.» خبرنگار العالم را این «نشدها» و «اما رفت‌ها» خسته نمی‌کند. روایت پیگیری‌های سیده فاطمه بویرده برای گفت‌وگو، با رویارویی «خبرنگار» و «فرمانده» در شهرستان شادگان شنیدنی‌تر می‌شود: «ناامید با گروه آمدم سمت شادگان. میهمان خانه حاج عوفی شدم که خبر ورود سردار به شادگان را شنیدم.»

رویارویی «فرمانده» و «خبرنگار»

ورود سردار به شادگان یعنی اصرارهای خبرنگار العالم به نتیجه رسیده بود. سردار در همان لوکیشنی که خبرنگار حاضر بود، قرار داشت، یعنی روبه‌روی دوربین سیده فاطمه. اما سردار اهل مصاحبه نبود؛ پاسخ همراه با لبخند فرمانده به خانم خبرنگار، با آنچه او فکر می‌کرد، از زمین تا آسمان تفاوت داشت. سردار در پاسخ به درخواست مصاحبه عذرخواهی می‌کند و می‌گوید: «دلخور نشو دخترم.»
این پاسخ سه‌کلمه‌ای چشم‌های خبرنگار

خونگرم و خوش‌صحبت بود؛ از میان مردم آمده بود و در بطن مردم زندگی کرد؛ دوست داشت خدمت به مردم را. از خصلت‌های بدیهی ایشان، همین «مردمی‌بودن» بود. شجاعت دفاع از مظلومان ویژگی دیگری بود که من در این شهید به عینه دیدم.

العالم را ابری کرد. شهید ابومهدی المهندس با دیدن بغض خبرنگار با او گفت‌وگو می‌کند، اما این گفت‌وگو هم خبرنگار را راضی نکرد. خبرنگار العالم ماجرا را این‌گونه روایت می‌کند: «باز هم دست خالی بودم. زدم زیر گریه و از موکب دور شدم. من برنامه‌ریزی‌های بسیاری کرده بودم برای گفت‌وگو. در همین حال باخبر شدیم سردار سلیمانی به منطقه آمده است. من باید با سردار سرافراز اسلام، مردی که نامش دشمنان را به لرزه درمی‌آورد، گفت‌وگو می‌کردم. هر چه برای مصاحبه با سردار تلاش می‌کردم، متاسفانه موفق نمی‌شدم.»

هدیه‌ای از سوی «فرمانده»

در مسیر برادر شهید علی هاشمی متوجه گریه‌های خبرنگار می‌شود و سردار را از این موضوع باخبر می‌کند. به سردار می‌گوید این خبرنگار از سادات است، پاسخ بی‌بی‌اش را چه بدهیم؟ سردار سلیمانی تا نام حضرت زهرا (س) را می‌شنود، برمی‌گردد و می‌گوید خبرنگار را پیدا کنید. فاطمه بویرده، خبرنگار العالم، در توصیف این موضوع می‌گوید: «سردار برمی‌گردد و به دنبال یکی از آشنایان ما می‌گردد، این ماجرا فیلمبرداری شده است. سردار در این فیلم داد می‌زند، سید، سید، سید کو؟ در همین حال یکی از همراهان سردار صدایم زد و گفت گریه نکن، سردار چند انگشتر به تو هدیه داده است.» هدیه فرمانده به خبرنگار سه انگشتر بود که دو انگشتر را خبرنگار به واسطه‌ها به عنوان یادبود، تقدیم می‌کند و سومی را برای خود نگه می‌دارد.
هدیه فرمانده خبرنگار را خوشحال می‌کند، اما راضی نه! او گریه‌کنان به سمت ماشین گروه می‌رود. فرمانده توقف می‌کند و با لحن پدرانه می‌گوید: «دخترم می‌شه گریه نکنی، حالا بگو چی باید بگم.» «فاطمه بویرده» بخش پایانی روایت خود و فرمانده را نیز برای «شهروند» بازگو می‌کند: «اشک‌هایم را پاک کردم و گفتم هر چیزی که در حق این مردم باید گفته شود.»

«فرمانده» از نگاه خبرنگار

این چند سطر توصیف خبرنگار است از سردار روزهای صلح و جنگ، از حضور فرمانده در خوزستان: خونگرم و خوش‌صحبت بود؛ از میان مردم آمده بود و در بطن مردم زندگی کرد؛ دوست داشت خدمت به مردم را. از خصلت‌های بدیهی ایشان، همین «مردمی‌بودن» بود. در حادثه سیل خوزستان هم تاکید داشتند که «با مردم مهربان باشید» و این صحبت تاثیر بسزایی هم داشت. سرداری

که مدافع مظلوم بود، هم در میدان جنگ، هم در میادین صلح. در نگاه اول باور نکردم که این سردار سلیمانی همان سرداری باشد که دشمنانش از او یاد می‌کنند. یک انسان معمولی که با مردم بود، سر سفره همین مردم می‌نشست، چای می‌نوشید بدون هیچ تشریفاتی.
شجاعت دفاع از مظلومان ویژگی دیگری بود که من در این شهید به عینه دیدم. حتی در گفت‌وگویی که داشتم با ایشان تاکید شان بر خدمت به مردم و مظلومیت مردم خوزستان بود: «بسم الله الرحمن الرحیم. انسان خجالت می‌کشه وقتی این مردم را می‌بینه. دست و پای این مردم را باید ببوسیم، حتی اگر ببوسیم هم کار مهمی نکردیم. مشکل الان سیل نیست، سیل تموم میشه می‌ره، ولی باید توجه کنیم که خوزستان و این مناطق و خصوصا مناطق عربی جزو بهترین مناطق ما و دژ مستحکم ما هستند. همیشه باوفاترین مردم ما بودند، اما چطور می‌تونیم دِین خودمون رو به این مردم ادا بکنیم؟ الحمدلله مردم ایران با یک حماسه‌ای آمدن توی این میدان برای اینکه حداقل محبت خودشون رو به این مردم نشان بدن. اگر کاری نمی‌تونن بکنن یا کار بزرگی نمی‌تونن بکنن در مقابل این سیل، اما می‌شه ابراز محبت بکنند.» آخرش هم نگاه محبت‌آمیزی انداخت و گفت: «خداوند ان شاءالله حفظ کند، موفق باشی دخترم.»

خاطرات «محمد بدیری» از اهالی روستای صراخیه از حضور فرمانده

«هوسه» برای «قاسم»

راوی می‌گوید: «خبر ورود حاج قاسم و ابومهدی را که شنیدم، همه چیز را رها کردم و به سمت‌شان دویدم. در مسیر دائما به این فکر بودم که چه چیزی به این بزرگواران تقدیم کنم. آخه ما اعراب رسمی داریم به نام «هِوسه». شیوخ و بزرگی که میهمان‌مان می‌شوند، برایشان شعر می‌خوانیم و پایکوبی می‌کنیم. در مسیر شعری به ذهنم رسید و سرودم: «سلام بر سردار پرافتخار / سلام بر مرد میدان جنگ / بر او که قدمش خیر است / او همان است که مرزهای ایران به همتش / محفوظ است با عظمت این قهرمان / شادگان به او خوش آمد بگو.»
این سطور بخشی از خاطرات محمد بدیری از اهالی روستای صراخیه است از حضور فرمانده در مناطق سیل‌زده. اگر چه رابطه مردم خوزستان و سردار شهید یک پیوند کهنه و قدیمی است، اما نقطه عطف این رابطه را حادثه سیل فروردین ماه ۱۳۹۸ رقم زد. محمد بدیری، معتمد روستای صراخیه روایتگر این حضور است: «سردار وارد روستا که شد، سوال‌هایی در مورد سدهای اطراف پرسید، بعد هم با بالگرد وضعیت منطقه را از بالا ارزیابی کرد.» انفجار یک سد و هدایت آب از جاده آبادان به ماهشهر به دریا نتیجه ارزیابی‌ها بود که محمد بدیری به آن اشاره می‌کند. بدیری سردار حاج قاسم سلیمانی و ابو مهدی المهندس را قهرمانان پرافتخار جهان اسلام می‌داند که صراخیه تنها برگی از این دفتر پُروزن است.

از دمشق تا صراخیه؛ میدان قهرمانی

محمد بدیری سردار سلمانی را قهرمان میدان نبرد از دمشق تا صراخیه توصیف می‌کند: «سردار شهید حاج قاسم سلیمانی چه در روزهای دفاع مقدس، چه روزهای دفاع از حرم اهل بیت و چه در دفاع از خانه و کاشانه مردم در برابر هجوم بی‌امان سیلابی ویرانگر، همیشه حضوری جهادگونه داشته است و همین دلیلی

شده که این سردار به چهره‌ای محبوب در میان مردم خوزستان بدل شود.»

صدور دستور ورود

معتمد پنجاه‌ساله صراخیه در ادامه به بیان خاطراتی از حضور فرمانده در روستای صراخیه می‌پردازد: «سردار قاسم سلیمانی در جریان این سفر با مردم سیل‌زده دیدار داشت و در جریان مشکلات آنان قرار گرفت.» روستای صراخیه به گله‌های گاومیش و احشام و دامداری مشهور است؛ سیل خوزستان علاوه بر خسارت‌های جانی، لطماتی را نیز به دام‌های این اهالی وارد ساخت. محمد بدیری با اشاره به دلسوزی سردار قاسم سلیمانی در این باره می‌گوید: «شرایط را که دید، تلفن را برداشت و شروع کرد به زنگ زدن. از شرایط راضی نبود. چند ساعت بعد از تماس دیدیم کامیون‌ها از عراق وارد خاک ایران شدند. دام‌هایمان را هدایت کردند به مناطق امن، منطقه نفتی دارخوین. حتی حاضر نبود یک دام تلف شود.»

«سلام» بر مرد میدان جنگ

یکی از اتفاق‌هایی که در سیل خوزستان رسانه‌ای شد، یزله‌خوانی مردم صراخیه بود. اهالی روستای صراخیه به زبان عربی صحبت می‌کنند. مردم روستای سیل‌زده صراخیه شهرستان شادگان با ورود سرلشکر قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس یزله عربی می‌خوانند. محمد بدیری از اهالی شادگان همان فردی است که یزله‌خوانی می‌کند. او در این باره می‌گوید: «خبر ورود حاج قاسم و ابومهدی را که شنیدم، همه چیز را رها کردم و به سمت‌شان دویدم. در مسیر دائما به این فکر می‌کردم که چه چیزی تقدیم این بزرگواران کنم. آخر ما اعراب رسمی داریم به نام «هوسه». شیوخ و بزرگی که میهمان‌مان می‌شوند، برایشان شعر می‌خوانیم و پایکوبی می‌کنیم. در مسیر شعری به ذهنم رسید که پس از سلام و عرض ادب آن را خواندم: «سلام بر سردار پرافتخار / سلام بر مرد میدان جنگ / بر او که قدمش خیر است / او همان است که مرزهای ایران به همتش / محفوظ است با عظمت این قهرمان / شادگان به او خوش آمد بگو.»

چه لازم دارید؟

«شهروند» از بدیری در مورد واکنش سردار به این یزله‌خوانی می‌پرسد: «سردار در ابتدا اجازه نمی‌داد، می‌گفت راضی به چنین کارهایی نیست، اما به اصرار می‌پذیرد. پس از خواندن نیز مرا بوسید و تشکر کرد. گفت: «شما جنگ دیده هستید و حادثه دیده‌اید. من برای خدمت آمدم، بگویید چه لازم دارید؟ چه نیازی دارید؟» با پرسش سردار اهالی از رنج‌ها و دردهایشان می‌گویند؛ از خانه‌های خشتی و بلوکی آب گرفته؛ از خسارت‌ها و لطمات به دام‌ها و داشته‌هایشان. راوی می‌گوید: «مشکلات مردم را شنید، شروع کرد به دلجویی. بلافاصله هماهنگ کرد غذای گرم و بسته‌های بهداشتی برای اهالی آماده شود.» راوی در پایان از ارادت قلب‌های دلداده به فرمانده می‌گوید: «آن فردی که گفت سلیمانی رفت، اشتباه کرد. سلیمانی در تاریخ ماندگار شد، امروز همه ایران سلیمانی است.» یزله‌ای برای قاسم روایت دلدادگی و ارادت مردمانی است که مهر و محبت حاج قاسم در عمق جان آنها نشسته است.